

مطلب پیش‌رو ترجمه فصل سوم از کتاب "اختراع آینده، پسا- سرمایه‌داری و جهان بدون کار" اثر نیک سرنیسک و آلکس ویلیامز است. در صورت لزوم، فصل اول و دوم کتاب را در [اینجا](#) و [اینجا](#) می‌توانید مطالعه کنید. نویسندگان در این فصل تلاش کرده‌اند در درجه‌ی اول بر چگونگی بوجود آمدن هژمونی نئولیبرالیسم، و نه مضمون آن، تمرکز کنند. آن چه که در این فصل برای آنان اهمیت دارد این است که، نئولیبرالیسم چگونه توانست ساخت و ساز مادی و ایدئولوژیک جامعه‌ی بین‌المللی را دگرگون کند؟ چگونه یک باند کوچک نئولیبرال موفق شد اقتصاد جهانی را بصورتی رادیکال تغییر شکل دهد؟

فصل سوم

چرا آن‌ها پیروز می‌شوند؟

بوجود آوردن هژمونی نئولیبرالیسم

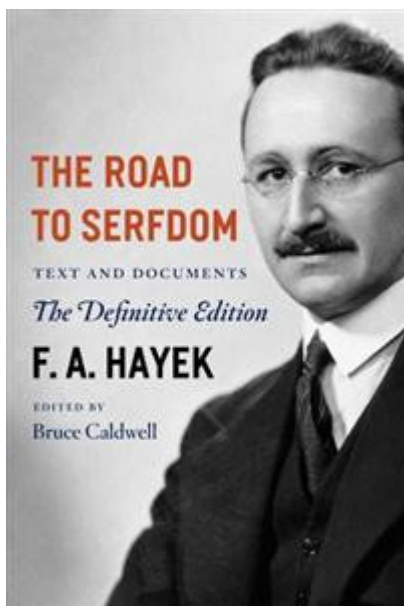
نوشته: نیک سرنیسک، الکس ویلیامز

ترجمه: محمود شوشتری

"همه‌ی ما اکنون کینزی هستیم"

(میلتون فریدمن)

اگر در دوران ما یک ایدئولوژی هژمون وجود داشته باشد؛ آن ایدئولوژی نئولیبرالیسم است. تصور رایج این است که مؤثرترین راه تولید، توزیع کالا و خدمات این است که اجازه داد افراد با بهره‌گیری ابزاری عقلانیت این مبادلات را از طریق بازار انجام دهند. در مقابل [این طرز تلقی] مقررات دولتی و صنایع ملی را متابه عدم کارایی می‌بیند که پویایی ذاتی بازار آزاد را سد می‌کنند. امروزه، چشم‌انداز چگونگی کارکرد اقتصاد برای هر دو گروه منتقدان و طرفداران نقطه‌ی شروع است. نئولیبرالیسم



است که تعیین می کند که چه چیز واقعیت‌ناهن، ضروری و ممکن است. وقتی که بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ باورمندی کور به نئولیبرالیسم را آشفته کرد، معه‌ذا این بینش بعنوان بخش تشبیت شده‌ای از جهان بینی ما چنان باقی مانده، که حتی برای منتقدین نئولیبرالیسم تصور ارائه یک آلترناتیو منسجم دشوار است.

بطور کلی، ایدئولوژی نئولیبرالیسم حاصل تراوش فکری افرادی مانند میلتون فریدمن و یا فردریک هایگ و یا حتی مکتب شیکاگو نبوده. هژمونی بین‌المللی آن نتیجه‌ی بلافصل منطق سرمایه‌داری نیز نیست. نئولیبرالیسم در بدو امر یک تئوری حاشیه‌ای بود. طرفداران آن برای اشتغال با دشواری روبرو بودند و اغلب وظایفی موقتی داشتند و از جانب حامیان جریان اصلی؛ که کینزیسم بود، مورد تمسخر واقع می‌شدند. (۱) نئولیبرالیسم با تبدیل شدن به ایدئولوژی که سلطه جهانی؛ آن چه که بتدریج حاصل شد، داشته باشد، فاصله زیادی داشت. سئوالی که این فصل از کتاب روی آن تمرکز شده، این است: چگونه یک باند کوچک نئولیبرال موفق شد اقتصاد جهانی را این چنین بصورتی رادیکال تغییر شکل دهد؟

نئولیبرالیسم امری مقرر نبود. نقطه‌ی پایان انباشت سرمایه‌داری هرگز نئولیبرالیسم نبود، بلکه؛ در ابتدا پروژه‌ای سیاسی بود که با کسب موفقیت‌های فراوان در نهایت توانست با مهارت ایدئولوژی خود را بنا کرده و نیز زیرساخت‌های لازم را با کارکردی غیر از سیاست مردمی، برای حمایت از آن بوجود آورد. هدف این فصل نشان دادن این است که نئولیبرالیسم چگونه توانست به‌عنوان یک ایدئولوژی گسترده‌ای بین‌المللی پیدا کند، از آغاز نحیف آن، تا بین‌المللی شدن منطق آن که این ایدئولوژی را قادر به گسترش خود در سرتاسر جهان، تا نفوذ در رسانه‌های ارتباط جمعی، محافل آکادمیک، سیاست بین‌المللی، آموزش و پرورش، شیوه‌های کار و کارایی آن و احساسات و هویت مردم عادی.

بنابراین در این فصل در درجه‌ی اول بر چگونگی بوجود آمدن هژمونی نئولیبرالیسم تمرکز خواهد شد؛ تا مضمون آن. آن چه که در این فصل برای ما اهمیت دارد این است که، نئولیبرالیسم چگونه توانست در ساخت و ساز مادی و ایدئولوژیک جامعه‌ی بین‌المللی گذار بوجود آورد؟

آن چه که اغلب از تاریخ رایج نئولیبرالیسم مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، راه و روندی است که اجزاء و مؤلفه‌های معماری ایدئولوژیکی آن با زحمت و پشتکار در طی چند دهه‌ی گذشته‌ی قبل از ۱۹۷۰ پی‌ریزی و در جایگاه مناسب خود قرار گرفتند. (۲) با شناخت از پیش‌زمینه‌های تاریخی عصر نئولیبرالیسم است که می‌توانیم اسلوب مناسبی از عمل سیاسی بدیل را تشخیص دهیم. الگویی که توانست از محدودیت سیاست‌های مردمی طفره رفته و در عین حال موفق شود. [طرح] این موضوع به این منظور نیست که بگوئیم درک چنین پیشینه‌ی تاریخی الگویی را بوجود آورده که می‌تواند برای آینده‌ی چپ سرمشقی برنامه‌ای برای کی‌ی برداری باشد، بلکه هدف بیشتر مطالعه‌ای آموزشی است که می‌تواند نشان دهد که راست چگونه توانست از سیاست‌های مردمی فراتر رفته و هژمونی جدیدی خلق کند. تاریخ نئولیبرالیسم یکی از امکانات احتمالی است که می‌تواند در آینده نیز اتفاق بیفتد. [این تاریخ در برگرفته‌ی] مبارزه، عمل متمرکز، صبر و شکیبایی، تفکر استراتژیک در مقیاس

کلان است. تفکر استراتژیک نئولیبرالیسم، نظریه‌ای انعطاف‌پذیر بوده که توانست خود را مطابق شرایط گوناگونی که با آن روبرو می‌شد تطبیق داده و واقعیت پیدا کند: از آلمان در سال‌های دهه‌ی ۱۹۴۰، شبلی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و انگلستان در دهه‌ی ۱۹۸۰، تا دوران پسا صدام حسین عراق و بالاخره در سال‌های دهه‌ی ۲۰۰۰. این توان انطباق‌پذیری نئولیبرالیسم را در مواردی گاه‌با‌گاه به پروژه‌ای متناقض تبدیل کرده. ولی نئولیبرالیسم دقیقاً توانست از همین تناقضات گذر کند و آن‌ها را به تنش‌های سازنده‌ای تبدیل کند (۳).

وجود این تنش‌ها و تنوع آن‌ها باعث شده عده‌ای باور کنند که ترم "نئولیبرالیسم" بی‌معنی بوده و تنها مناسب بحث و پلمیک سیاسی است. ولی این ترم دارای اعتبار معینی است، گرچه اغلب بگونه‌ای خودسرانه بکار گرفته می‌شود. درک عمومی رایج، نئولیبرالیسم معمولاً با تقدس از بازار آزاد، جایگاهی که دربرگیرنده‌ی سرسپردگی به تجارت آزاد، حق مالکیت خصوصی و گردش آزاد سرمایه تعریف شده است. تعریف نئولیبرالیسم بعنوان ترم ستایش‌گر بازار آزاد، مشکل‌آفرین است، چرا که بسیاری از دولت‌های نئولیبرال ظاهراً هواخواه سیاست‌های بازار آزاد نیستند. عده‌ای دیگر مدعی‌اند که نئولیبرالیسم در تلاش برای القای رقابت آزاد در هر جای ممکن است. (۴) این تلاش موجب بروز حس حرکت به سمت خصوصی سازی می‌شود، ولی [این ادعا] در توضیح این بحث که رقابت در درون نئولیبرالیسم خیرنهایی است یا نه، موفق نیست. (۵) عده‌ای با در نظر داشت تنش‌های درونی نئولیبرالیسم آن را به‌عنوان یک پروژه سیاسی؛ نه اقتصادی، یک طبقه‌ی خاص برسمیت می‌شناسند. (۶) بدون شک عناصری از حقیقت در چنین ادعاهایی وجود دارد، ولی، نمی‌تواند توضیح دهنده این [این پرسش] باشد که چرا ایدئولوژی نئولیبرالیسم تا مدت‌های طولانی از طرف طبقات سرمایه‌داری که ظاهراً از آن بهره می‌بردند، رد می‌شد.

نظر ما این است، برخلاف آنچه که معمولاً مطرح می‌شود، نئولیبرالیسم با لیبرالیسم کلاسیک در زمینه‌ی قائل بودن وظایف مهم برای دولت، تفاوت دارد. (۷) عمده‌ترین وظیفه‌ی نئولیبرالیسم این بوده که دولت را تحت کنترل خود درآورده و از آن در راستای اهداف خود استفاده کند. (۸) در حالی که لیبرالیسم کلاسیک از فضای طبیعی که ظاهراً فراتر از کنترل بر دولت بود، حمایت می‌کرد (قانون طبیعی انسان و بازار) و برای آن احترام قائل بود، نئولیبرالیسم به "طبیعی" بودن بازارها باور نداشت. (۹) بازارها وقتی که دولت خود را کنار بکشد، خودبخود پدیدار نمی‌شوند، بلکه بازارها باید هدفمند ساخته شوند و در مواردی حتی باید از پایه آن‌ها را بنا کرد. (۱۰) برای مثال، برای امکانات عمومی (آب، هوای تازه و زمین)، و یا بهداشت و درمان و یا تحصیلات هیچ‌گونه بازار طبیعی وجود ندارد. (۱۱) این گونه بازارها را باید با تلاش و نظم و یک آرایه‌ی استنادانه درست شده از مواد، فنی و حقوقی موجود، بنیاد نهاد. بازار کربن سال‌ها وقت نیاز دارد که ساخته شود (۱۲)؛ نوسانات موجود در بخش‌های بزرگ بازار تابعی از مدل‌های مجرد مالی موجود است (۱۳)؛ و حتی اساسی‌ترین بازارهای موجود نیاز به باز طراحی و برنامه‌های پیچیده‌ای دارند. (۱۴) بنابراین در نئولیبرالیسم، دولت نقش ویژه‌ی خلق بازارهای "طبیعی" را برعهده گرفت. دولت هم‌چنین نقش و وظیفه‌ی نگهداری و حفاظت از بازارهایی که نئولیبرالیسم بدان نیاز داشت، در مورد دفاع از حق مالکیت، اجرای قراردادهای، اعمال قوانین ضد تراست، سرکوب

دگراندیشی اجتماعی و حفظ ثبات قیمت‌ها بهر قیمتی که شده، را نیز بعهدہ گرفت. این درخواست آخر، بویژه، تا حدود زیادی در پی بحران ۲۰۰۸ به طیف کاملی از مدیریت مسائل مالی از طریق بانک‌های مرکزی تبدیل شد. بنابراین چنانچه ما فکر کنیم که دولت نئولیبرال به همین سادگی پای خود را از بازار عقب می‌کشد، دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد. دخالت‌های بی‌سابقه‌ی بانک‌های مرکزی در بازارهای مالی حاکی از فروپاشی دولت نئولیبرال نبوده، بلکه نشان از عملکرد مرکزی آن در ایجاد و تقویت بازار بهر قیمتی است. (۱۵) ولی مسیر حرکت نئولیبرالیسم از ابتدا تا وضعیت امروزی آن پر پیچ و خم و دشوار، و همراه با تزریق تریلیون‌ها دلار به بازار بود.

تفکر جمعی نئولیبرال

ریشه‌های (منشاء) نئولیبرالیسم هم بلحاظ جغرافیایی و هم فکری متفاوت‌اند. عناصری از آن چه که بعدها به پروژه‌ی نئولیبرال تبدیل شد را می‌توان در وین دهه‌ی ۱۹۲۰، شبکاگو و لندن دهه‌ی ۱۹۳۰ و آلمان در دهه‌ی ۱۹۴۰ یافت. در همه‌ی این دهه‌ها جنبش‌های [نئولیبرالیسم] ملی در حاشیه‌ی محافل دانشگاهی قرار داشتند و در تلاش برای حفظ ایده‌های لیبرالی بودند. تنها در سال ۱۹۳۸ بود که این جنبش‌های مستقل توانستند اولین سازمان فراملی خود را بدست آورند که آن هم نتیجه‌ی کنفرانس والتر لیپمن کولوکیوم^۱، که در پاریس درست قبل از فوران جنگ جهانی دوم برگزار شد. بود. این رویداد برای اولین بار نظریه‌پردازان لیبرالیسم کلاسیک را دور هم جمع کرد، لیبرال‌های جدید آلمانی^۲، لیبرال‌های مدرسه‌ی اقتصاد و علوم سیاسی لندن (ال. اس. ای) و اقتصاددانان اطریشی مانند فردریش هایگ و لودویگ فن مایسز بود. این جلسه روی افول و ضعیف شدن

۱ کنفرانس والتر لیپمن کولوکیوم، کنفرانسی از سازمان‌های دانشگاهی بود که در اوت ۱۹۳۸ توسط فیلسوف فرانسوی لوئیس رویگر در پاریس برگزار شد. هدف این کنفرانس مطرح کردن لیبرالیسمی نوین در مقابل لیبرالیسم کلاسیک، جمع‌گرایی (جمع محوری)، و سوسیالیسم بود. در این کنفرانس بود که ترم نئولیبرالیسم در رد و تقابل با لیبرالیسم (کهنه) توسط الکساندر روستو برای اولین بار مطرح شد - مترجم

۲ گونه‌ی آلمانی لیبرالیسم اجتماعی که تأکید داشت دولت باید تضمین‌کننده‌ی تولید بازار آزاد باشد. امروز، این نگاه در اتحادیه‌ی اروپا وزن ویژه‌ای پیدا کرده است. طرفداران این نگاه معتقدند که باید یک قدرت قوی دولتی با حق دخالت مؤثر که بتواند در بازار دخالت کرده و حافظ فرهنگ رقابت سالم در آن باشد، وجود داشته باشد. دولت وظیفه دارد که چارچوبی با ثبات حقوقی در مقابل کنشگران بازار ایجاد کند. این نگاه همچنین معتقد به ارائه‌ی تعریف روشن از تقسیم کار جهت هدایت اقتصاد جامعه و نظارت بر اهداف و وظایفی که بعهدہ‌ی مؤسسات گوناگون می‌باشد. مترجم

لیبرالیسم کلاسیک در برابر خیزش و برآمد جمع‌گرایی تأکید داشت. در این اجلاس بود که اولین قدم‌ها در جهت اتحاد گروهی بنام متفکرین لیبرالیسم نوین برداشته شد. از این رویداد سازمان نوینی تحت نام "مرکز بین‌المللی مطالعات برای بازسازی لیبرالیسم" با هدف مشخص توسعه و گسترش یک لیبرالیسم نوین، بوجود آمد. بروز جنگ جهانی دوم بلافاصله نقطه‌ی پایانی بر اهداف این سازمان نهاد، ولی شبکه‌ای از افرادی که درگیر این فعالیت بودند به کار خود در جهت توسعه‌ی نئولیبرالیسم ادامه دادند. بدین ترتیب بذر شالوده‌ی نئولیبرالیسم بین‌المللی کاشته شد.

در نهایت نظرات هایگ بود که نیروی محرکه شالوده‌ی "تفکر جمعی نئولیبرالیسم" شد و آرام آرام موجب برآمد هژمونی جدید آن شد. (۱۶) از آن‌جا که دستاوردهای والتر لیمن بر اثر هجوم جنگ جهانی دوم به خاک سپرده شده بود، باید ساختارهای فراملیتی اولیه‌ی نئولیبرالیسم بار دیگر بازسازی می‌شدند. یک ملاقات اتفاقی با یک تاجر سوئیسی در سال ۱۹۴۵ برای هایگ این شانس را فراهم کرد که نظرات اقتصادی‌اش دوباره متولد شوند. (۱۷) بدین ترتیب بود که "انجمن مون پلرن" متولد شد: شبکه‌ی بسته‌ی روشنفکری که پایه‌های زیرساخت‌های ایدئولوژیکی را برای ورآمدن (تخمیر شدن) نئولیبرالیسم را بوجود آورد. (۱۸) اغراق نیست اگر گفته شود که تقریباً بیشتر افراد مهمی که در دوران پس از جنگ در اولین جلسه بوجود آوردن نئولیبرالیسم در سال ۱۹۴۷ شرکت داشتند، شامل اقتصاددانان اطریشی، لیبرال‌های بریتانیا، مکتب شیکاگو و نئولیبرال‌های آلمانی و فعالین کشورهای فرانسوی زبان بودند. (۱۹)

از همان آغاز کار، انجمن مون پلرن، آگاهانه روی دگرگونی در درک عمومی تأکید داشت و در پی توسعه‌ی یک اتوپییای لیبرالی جدید بود. (۲۰) انجمن به روشنی درک کرده بود که این چارچوب نظری در اتاق‌های فکر (اندیشکده) و محافل دانشگاهی و اسناد سیاسی بگونه‌ای صیقل خواهد خورد و رسمیت پیدا کرده و احتمالاً بسترهای ایدئولوژیک را به انحصار خواهد در خواهد آورد. (۲۱) هایگ در نامه به کسانی که دعوت‌اشان کرده بود، اهداف انجمن را چنین توضیح داده بود:

"کمک گرفتن از بهترین فکرها در تدوین برنامه‌ای است که شانس جلب حمایت عمومی را داشته باشد. بنابراین تلاش ما با هر وظیفه‌ی سیاسی دیگری به‌این لحاظ که اساساً تلاشی بلند مدت است تفاوت دارد. با باور به این که در آینده صعود خواهیم کرد؛ چنانچه بتوانیم از خطراتی که آزادی فرد را امروز تهدید می‌کنند، اجتناب کنیم، نباید چندان نگران عملکرد امروز بود." (۲۲)

بدین ترتیب انجمن 'جنگی بلند مدت در کسب موقعیت برتر در زمینه‌های "نبرد اندیشه‌ها" . . . خصوصی سازی، استراتژی را آغاز کرد و به این منظور بررسی و مشورت با کارشناسان فکری بعنوان شیوه‌ی کار اجرایی مقرر شد'. (۲۳) در آغاز رویداد ده روزه، هایگ معضل لیبرالیسم جدید را چنین تشخیص داد: فقدان بدیل در مقابل نظم (کینزیسم) موجود. نبود 'فلسفه‌ی استواری از طرف گروه‌های اپوزیسیون' برای ایجاد تغییر. (۲۴) هایگ

از بررسی خود چنین نتیجه گرفت که هدف اصلی انجمن تغییر افکار الیت‌ها بگونه‌ای که در آن‌ها پارامتری بوجود بیاید که افکار عمومی متأثر از این پارامتر شکل داده شود.

برخلاف تصور رایج، سرمایه‌داران در ابتدا الیبرالیسم جدید را در جهت منافع خود نمی‌دیدند. بنابراین وظیفه‌ی اصلی انجمن مون پلهرن این بود که در درجه‌ی اول سرمایه‌داران را آموزش بدهد که چرا آن‌ها باید نئولیبرال باشند. (۲۵) بمنظور رسیدن به این اهداف، چشم انداز یکی از اقدامات مؤثر این بود که در چارچوب یک حس مشترک سیاسی نامرئی نظرات در بین شبکه‌ای از نخبگان به گردش درآید. انجمن مون پلهرن از همان ابتدا با کار روی افق فکری بین‌المللی، کار انتزاعی (خارج از پارامترهای امکانات موجود) و با تدوین یک درک روشن استراتژیک از عرصه‌ها و زمینه‌هایی که باید تسخیر کند - از جمله‌ی نظر الیت‌ها - بمنظور تغییر حس مشترک سیاسی، از اتخاذ سیاست مردمی اجتناب کرد.

در پس این سری اهداف محاسبات دقیق و محکم و در عین حال فوق‌العاده انعطاف‌پذیری در باره‌ی این که چه چیزی از لیبرالیسم باید نو شود، وجود داشت. تفاوت نظری، بویژه در مورد نقش ضروری دولت در حفظ و حمایت از نظام رقابتی، پدیدار شد. مخالفین این نظر معتقد بودند که دخالت [دولت] خود منشا انحصار و تمرکز گرایی است. (۲۶) بحث‌های جزئی کم اهمیت دیگری، بویژه در مورد موقعیت سیاسی نیز وجود داشت، که نشان‌دهنده‌ی این بود که انجمن هنوز با یک گروه متحد و منسجم فاصله دارد. تنها عنصر و وجه مشترک انجمن‌ها در اشکال متفاوت، همان شبکه‌ی اجتماعی و تعهد برای بنا کردن و ساختمان یک لیبرالیسم نو بود. (۲۷) با این حال این چندگانگی درونی به نئولیبرالیسم امکان پرورش و انطباق را داد که در سرتاسر جهان گسترش یافته و موجب تقویت هژمونی آن در تطبیق خود بر هر شرایط و مکانی شود. (۲۸) انعطاف‌پذیری آن بعنوان یک ایدئولوژی این امکان را بوجود آورد که عملکرد هژمونیک آن تحرک پیدا کرده و گروه‌های مختلف را متحد و به یک اجماع فراگیر برساند. (۲۹)

چنین مباحثاتی در عرصه‌ی استراتژی نیز گسترش یافت. بسیاری از اعضا و فعالین انجمن مون پلهرن، شکیبایی اقدام بلند مدت هایگ را نداشتند و خواستار آن بودند که بلافاصله کتاب و نشریه تهیه و منتشر کنند تا مردم را تحت تأثیر قرار دهند. (۳۰) هایگ تغییر افکار عمومی را در شرایط سلطه‌ی قاطع کینزیسم، و رشد پایدار و نرخ پائین بیکاری غیر محتمل می‌دید. استراتژی انجمن آگاهانه بلند مدت در نظر گرفته شده بود. نظر هایگ در نهایت پذیرفته شد. در خارج از این جلسات، شبکه‌های جانبی انجمن، جهت تأثیرگذاری ایدئولوژیک، فعالانه شروع به ایجاد زیرساخت‌های وسیع فراملی کردند. هایگ حداقل از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۴۰ سیستمی از اندیشکده برای مطرح کردن نظرات لیبرالی را برنامه ریزی کرده بود، در عین حال همزمان برای قرار دادن اعضای جامعه در موقعیت‌های دولتی کار می‌کرد (استراتژی که حاصل اش سه رئیس دولت و تعداد زیادی وزیر کابینه بود). (۳۱) در دهه‌ی ۱۹۵۰ بود که وحدت فکری در انجمن گسترش یافت که پی‌آمد آن نفوذ افکار نئولیبرالی در جهان آکادمیک و سیاست بود.

در بریتانیا اهداف انجمن توسط شبکه‌ای از کنشگران فکری و سازمان‌های دیگر مانند مؤسسه‌ی امور اقتصادی، انستیتوی آدام اسمیت، مرکز مطالعات سیاسی و طیف دیگری از گروه‌های کوچک دنبال می‌شد. اعضای انجمن اولین بار از طریق اتاق‌های فکری مانند مؤسسه‌ی شرکت‌های آمریکایی [آمریکن انترپرازا] وارد سیاست در ایالات متحده شدند و سپس بصورتی رسمی‌تر بعنوان مشاور اقتصادی مانند نقشی که میلتن فریدمن در دوران ریاست جمهوری بری گلدواتر ایفا کرد، وارد شدند.

اما تنها در آلمان بود که نئولیبرالیسم توانست اولین بار در هر دو عرصه‌ی سازمانی و سیاسی موفق شود.

گام‌های نچندان آزمایشی

پس از جنگ جهانی دوم، جهان آماده‌ی پذیرفتن پاره‌ای تغییرات در نظریات اقتصادی بود. در عین حالی که تنها این آلمان بود که با یک سری معضلات خودویژه اقتصادی - دو معضل شناخته شده، یکی رکود شدید جمهوری وایمار و دیگر این که تلاش‌های صعب‌العبور بازسازی پسا جنگ- روبرو بود. در حالی که بخش اعظمی از جهان سیاست‌های کینزیسم را برگزیده بودند، آلمان با پیروی از راهنمایی‌های بعضی از همان نئولیبرال‌هایی که اجلاس والتز لیپمن را برگزار کرده بودند، مسیر دیگری را در پیش گرفت. سقوط مطلق دولت آلمان، معضل پیش‌رو، طرح بازسازی پس از جنگ و چگونگی احیای دولت - بطور مشخص، چگونگی تولید مشروعیت در شرایطی که هنوز ساختارهای یک دولت کارآ جا نیفتاده‌اند. آلمان‌ها پاسخ را در نظرات پیشنهادی از طرف اردولیبرال‌ها یافتند: فضایی برای اقتصاد آزاد ایجاد کن. چنین فضایی به نوبه خود شبکه‌ی ارتباطی بین افرادی که تولید کننده‌ی مشروعیت برای دولت نوپای آلمان پسا جنگ اند، بوجود خواهد آورد. دولت بجای تلاش برای کسب یک مشروعیت قانونی، از طریق نشان دادن یک اقتصاد کارآ مشروعیت خود را کسب خواهد کرد. (۳۲)

این نظریه زمینه‌ساز اولین تجربه‌ی سیاسی نئولیبرالیسم شد.

پس از جنگ دوم جهانی، اردو لیبرال‌ها^۲ حرکت در راستای قرارگرفتن در موقعیت‌های دولتی و میدانی کردنی نظرات‌اشان را آغاز و به ایجاد زمینه‌های مادی و بستر برای مؤسساتی رو آوردند که به ایدئولوژی اقتصادی خود شکل دهند. [در این مسیر] اولین، و شاید مهم‌ترین موقعیت ویژه تاریخی؛ گماشتن لودویگ اردهارد بعنوان مقام مدیر امور اقتصادی در دستگاه اداری حوزه‌های بریتانیا و ارتش ایالات متحده بود. اردهارد با استفاده از حمایت فرد اردولیبرالی به نام ویلهلم روپکه توانست هم‌زمان هم کنترل قیمت‌ها و هم کنترل دستمزدهای موجود را حذف کرده و مالیات بر درآمد و سرمایه را بشدت کاهش دهد که خود عملی رادیکال در مقررات‌زدایی بود و اتحادشوروی را ناچار کرد که دور برلین دیوار بکشد و جنگ سرد را راه اندازد. (۳۳) در دهه‌های پس از آن

۳ لیبرال‌های امانی متناسب به نشریه علمی اردو (Ordo). مترجم

تعداد بیشتری از اوردولبیرالها بطور فزاینده‌ای مواضع قابل توجه دیگری را در وزارتخانه‌ی اقتصاد آلمان اشغال کردند و در سال ۱۹۶۳ ادهارد خود به مقام صدر اعظمی آلمان رسید. اما [در نظرات] اوردولبیرال‌های آلمان علیرغم عزم‌اشان تناقضی اصولی بین دخالت مشروع و غیر مشروع دولتی وجود داشت - ابهامی که گذار از اقتصاد آلمان به کینزیسم را به طور فزاینده‌ای تسهیل کرد. دخالت دولت در حراست از رقابت در سایه ایجاد رفاه اجتماعی قرار گرفت و در دهه‌ی ۱۹۷۰ آلمان به یک کشور نمونه‌وار سوسیالیست دموکرات تبدیل شده بود. [معهد] معضلات جهان سیاست مانع نوآوری نئولیبرالیسم در زمینه‌های دیگر - بویژه، در عرصه‌هایی که اصطلاحاً به "فروشنندگان دست دوم" نظریه معروف است، نشد.

نمایندگان دست دوم در عرصه نظری

نئولیبرال‌ها مدت‌ها بر اهمیت استفاده از محل تجمع و پاتوق‌ها برای تأثیرگذاری بر نخبگان و بنا کردن یک حس مشترک نوین تأکید داشتند. در دوران پس از جنگ، این رویکرد به محافل آکادمیک، رسانه‌ها و دنیای سیاست گسترش پیدا کرد. اما یکی از اصلی‌ترین نوآوری‌های نئولیبرالیسم برای تثبیت حوزه ایدئولوژیک، استفاده از اتاق فکر (اندیشکده) بود. علیرغم این که از عمر تفکر نئولیبرالیسم بیش از صد سال می‌گذشت؛ ولی استفاده از انجمن مومن پل‌رن امری نوظهور بود. این انجمن بحث‌های سیاسی [نویی] را مطرح کرد و با ارائه راه‌حل‌های سیاسی هدفمند در پی یافتن مقصرین [معضلات موجود] اقتصادی بود. در این انجمن نوعی تقسیم کار غیر رسمی بوجود آمد. وظیفه بعضی از اتاق‌های فکر تکیه بر نظریه‌های کلان فلسفی بود که با زیر ضرب بردن همه‌ی فرضیه‌ها و منطق نظری کینزیسم، موقعیت کینزیسم‌های اُرتِ دِکس را نشانه گرفته بودند - چنین امری در دهه‌ی ۱۹۷۰ از وظایف مؤسسه تحقیقات سیاسی مانهاتان بود. - درحالی که وظیفه‌ی تعدادی دیگر تولید هرچه بیشتر پیشنهادات سیاست‌های عام بود. چنین رویکردی گامی صریح در راستای تأمین برتری جهان‌بینی نئولیبرالیسم بود تا بعداً بتواند بدیل سیاسی معینی را عرضه کند که برپایه‌ی نوع نگاه نئولیبرالیسم بنا شده بود.

آنتونی فیشر شخصیتی کلیدی در بنا کردن هژمونی ایدئولوژیک نئولیبرالیسم بود. (۳۴) فیشر که یکی از بنیانگذاران اولین اندیشکده‌های نئولیبرالی در بریتانیا بود - انستیتوی امور اقتصاد - به صراحت بحث می‌کرد که مشکل‌ترین بخش از تغییر نظرات در تولیدات نظری آن‌ها نهفته نیست، بلکه معضل اصلی در پراکندگی جغرافیایی‌اشان است. به اعتبار چنین باوری، فیشر مصراً درگیر ایجاد چنین اندیشکده‌های محافظه‌کارانه نه

تنها در بریتانیا، بلکه در کانادا، مؤسسه‌ی فرازر^۴ و مؤسسه‌ی تحقیقات سیاسی مانهاتان بود. مؤسسه‌ی امور اقتصادی تکیه‌اش روی گروهی بود که هایگ آن‌ها را "نمابندگان دست دوم" در عرصه‌ی نظری می‌نامید، مانند خبرنگاران، نویسندگان، بنگاه‌های خبرگزاری و آموزگاران که افکار روشنفکرانه را در بلندمدت به ملت دیکته می‌کنند. (۳۵) توجه صریح، دگرگونی تولید نظری نخبگان بریتانیایی، نفوذ در آن‌ها و تغییر ماهرانه‌ی ترم گفتمانی آن‌ها بود. چنین مهارت زیرکانه‌ای در مأموریت مؤسسه‌ی امور اقتصادی، با اتخاذ موقعیتی گمراه کننده، نیز گنجانده شده بود. مأموریتی گمراه کننده که در اهداف آن گنجانده شده بود و خود را بعنوان یک سازمان غیر سیاسی که تکیه‌اش بر تحقیقات روی بازار بطور عام است، تعریف کرده بود. (۳۶) بموازات با چنین وظیفه‌ی ایدئولوژیکی مؤسسه‌ی امور اقتصادی جزوه‌های کوچکی منتشر می‌کرد که تا حد اکثر ممکن می‌توانستند در دسترس مخاطبین جریان‌های اصلی قرار گیرند. (۳۷) بعلاوه این جزوه‌ها تا حدودی بگونه‌ای اتویایی؛ بدون توجه به این که سیاست‌های مطرح شده در آن‌ها امکان میدانی شدن در لحظه را دارند یا نه، تحریر می‌شدند. (۳۸) هدف مشخص، باز تعریف آن چیزی بود که در بلندمدت ممکن بود. [حاصل] این تلاش‌ها در طی چند دهه، بوجود آمدن یک جهان‌بینی نئولیبرالی گسترده بود. مؤسسه‌ی امور اقتصادی و هم‌دستان‌اش بدون این که حتی به یکی از معضلات روز پاسخ دهند، موفق شدند چشم‌اندازی منسجم و سیستماتیک پی‌ریزی کنند. (۳۹)

اندیشکده‌ها از طریق آموزش و کارهای تخصصی اجتماعی توانستند این جهان‌بینی را آرام آرام به اعضای احزاب سیاسی القاء کرده و آن‌ها را به خود جذب کنند. تعداد زیادی از افرادی که بعدها دستگاه اداری دولت مارگارت تاچر را تشکیل دادند، کسانی بودند که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از فیلتر مؤسسه امور اقتصادی گذشته بودند. (۴۰) خروجی تلاش‌های این مؤسسه نه تنها گذار ماهرانه‌ی گفتمان اقتصادی در بریتانیا بود، بلکه طبیعی جلوه دادن استراتژی دو سیاست دیگر بود: ضرورت تهاجم به قدرت و توانمندی اتحادیه‌های صنفی و دیگری ضرورت تثبیت سیاست ثابت سرمایه مالی بود. اولی به این خاطر بود که نیروهای بازار آزادانه بتوانند شرایط اقتصادی را دگرگون کنند، در حالی که دومی به این منظور بود که پایه‌های ثابت قیمت‌ها را برای یک اقتصاد سرمایه‌داری سالم تأمین کند.

در ایالات متحده نیز اندیشکده و گروه‌های تحقیقی ایجاد شدند که نظریه‌ی نئولیبرالیسم را به جلو برند. بنیاد هریتیج^۵ و مؤسسه‌ی هورر^۶ دو نمونه‌اند. |

هدف ارائه‌ی تعریفی نو از حس مشترک بود که از طریق تحریر کُتب در مورد اقتصاد نئولیبرالی که در دسترس مخاطبینی که از قبل در نظر گرفته بودند برسد. بعضی از این کُتب در بیش از پانصد هزار نسخه به فروش رفتند. (۴۱) مؤسسه‌ی فرازر در سال ۱۹۷۴ پایه‌گذاری شده است. این مؤسسه اتاق فکری است در ونکوور کانادا که در راستای اشاعه‌ی تفکر بازار آزاد فعالیت دارد. وظیفه عمده‌ی این مؤسسه جمع‌آوری و تهیه گزارش در مورد آزادی اقتصاد در سطح جهان است که بیشتر مورد استفاده در اقتصاد آزادند. مترجم

رسیدند. کتاب چارلز موری بنام "اضمحلال: سیاست اجتماعی آمریکا" بنیادی بود برای تغییر سیاست که امروز از آن چنین برداشت می‌شود که او معضل مرکزی اجتماعی را نه فقر بلکه وابسته بودن به کمک هزینه‌های رفاه اجتماعی می‌داند. بسیاری از نظرات سیاسی رایج مانند تحمل‌ناپذیری صفر پلیس، اجبار به کار کردن از کارخانه‌ی اندیشکده ام. ای. پی. ار ریشه گرفته اند. کتاب چارلز موری در تغییر حس مشترک طبقات سیاسی و عامه موفق بوده است. اندیشکده، بمثابة یک شکل سازمانی، بخش جدایی‌ناپذیری از موفقیت‌های ایدئولوژیک نئولیبرالیسم بود و ایجاد اندیشکده در طی همه‌ی فرآیندها نهادینه شده بود. بنیاد تحقیقات اقتصادی اطلس که در سال ۱۹۸۱ توسط فیشر پایه‌گذاری شد یکی از اهداف صریح خود را چنین اعلام کرد:

۵ اندیشکده محافظه کار آمریکایی مستقر در واشنگتن دی. سی است. این بنیاد نقشی پیشرو در جنبش محافظه کاری در جریان ریاست جمهوری رونالد ریگان، که سیاست‌هایش به طور قابل ملاحظه‌ای برگرفته از یک مطالعه هریتیج بود، داشت. از آن زمان هریتیج اثرگذاری قابل توجهی در سیاست‌گذاری آمریکا داشته و یکی از مؤثرترین سازمان‌های تحقیقاتی محافظه کار در آمریکا قلمداد می‌شود. برگرفته از ویکیپدیا

۶ نهاد هوور اندیشکده سیاستگذاری عمومی آمریکایی و نهادی تحقیقاتی واقع در دانشگاه استنفورد در کالیفرنیا است. نام رسمی آن نهاد هوور در زمینه جنگ، انقلاب و صلح است. این نهاد در سال ۱۹۱۹ از سوی هریت هوور، پیش از این که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا شود تأسیس شده است. نهاد هوور نفوذ زیادی در بین محافظه کاران و جمهوری خواهان آمریکایی داشته و از دیرباز محلی بوده برای تحقیق و پژوهش اعضای عالی‌رتبه محافظه کاران و برخی از اعضا نیز چنان که در ادامه مطلب خواهد آمد ارتباطات یا پست و مقامی در دولت و در میان سایر جمهوری خواهان در حکومت داشته یا دارند.

در ۸ سپتامبر ۲۰۰۷ نهاد هوور اعلام کرد که وزیر دفاع سابق دونالد رامسفلد، دعوت این مؤسسه را برای پیوستن به این نهاد پذیرفته. یک شخص غیر سیاسی که نقش مهم و کلیدی را در سیاست دولت بوش در عراق بازی می‌کرد، ژنرال بازنشسته ارتش، و فرمانده ارشد سابق "فرماندهی مرکزی آمریکا"، جان اَبی‌زید بود، که بتازگی به نهاد هوور پیوست.

تفکرات و خط مشی‌های نهاد هوور در دو دهه گذشته، در اصل از همان اهداف «کمیته جهان آزاد» (ارتقا دموکراسی، مطلع کردن افکار عمومی از همه تهدیدات نسبت به دموکراسی و مقابله با نفوذ آنهایی که در داخل و خارج آمریکا دشمنی خود با نظم دموکراتیک را اعلام کرده‌اند) نشأت گرفته و پیروی می‌کند که در سال ۱۹۸۱ «با حمایت گروه‌های نومحافظه کار» و به ریاست دونالد رامسفلد بوجود آمد و خود را بعنوان سازمانی متعهد به دفاع از جهان غیرکمونیست، در برابر خطر فزاینده توتالیتاریسم می‌دید. گرایش‌های روشنفکرانه و شدیداً ضدکمونیستی اعضای آن، «کمیته جهان آزاد» را در کنار گروه‌های نومحافظه کار بیشماری قرار داد که قبل و یا بعد از انتخاب شدن رونالد ریگان به ریاست جمهوری، در آمریکا تشکیل شده

"ساختاری کردن فرآیند کمک به ایجاد اندیشکده. اطلس امروز به خود می‌بالد که در خلق و یا به‌هم پیوستن بیش از ۴۰۰۰ اتاق فکر در هشتاد کشور کمک کرده است". حجم عظیم ساختارهای ایدئولوژیک نتولیرالیسم در این جا به روشنی عیان می‌شود.

جدا از ساختاری کردن اندیشکده، طیف گوناگونی از مکانیزم‌های دیگر با هدف تأمین هژمونی گفتمان ایدئولوژیک نتولیرالیسم مورد استفاده قرار گرفتند. در فرآیند کار برای معرفی نتولیرالیسم بمثابة آلترناتیو غالب، در نوع شبکاکویی آن، مبلتون فریدمن اقدام به نوشتن یادداشت‌های متعددی در شکل ستون نویسی روزنامه‌ها کرد و نیز مصاحبه‌های تلویزیونی متعددی انجام داد که در نوع خود برای محافل دانشگاهی بسیار جالب و بی‌نظیر بودند. شرکت‌های سرمایه‌داری هزینه‌های مالی پروژه را تأمین کردند تا چنین مصاحبه‌هایی را به یک برنامه تلویزیونی محبوب و پر بیننده تبدیل کنند و بدین ترتیب این پروژه چون طوفانی به عرصه وسایل ارتباط جمعی حمله‌ور شد. (۴۲) کمک این ابزارهای فناوری تأثیر بنیادی داشتند و فریدمن با بهره‌گیری از آن‌ها توانست نظریه‌ی اقتصادی خود را ترویج کرده و آن را به گوش تصمیم‌گیرندگان و مردم عادی برساند. روزنامه‌هایی مانند وال استریت ژورنال، دلی تلگرام و فینانشیال تایمز نیز به موازات این تلاش‌ها کمک کردند تا با بهره‌گیری از هر فرصتی افکار عمومی را با استناد به سیاست‌های نتولیرالی شکل دهند (۴۳). مکتب‌های کسب و کار و تجارت و شرکت‌های مشاوره مدیریتی نیز آغاز به ترویج نظریه‌های نتولیرالی در خصوص فوائد اشکال همکاری کردند و [بدین ترتیب] مکتب شبکاکو به چراغ راهنمای تفکر نتولیرالی تبدیل شد (۴۴). این مؤسسه‌ها در ترویج و تأمین هژمونی تفکر نتولیرالی نقش حیاتی ایفا کردند، چرا که آن‌ها اغلب آموزشگاه پرورش نخبان بین‌المللی بودند (۴۵). افراد در ایالات متحده به این آموزشگاه‌های نتولیرالی وارد می‌شدند و وقتی که به کشور خود باز می‌گشتند، ایدئولوژی نتولیرالی را پذیرفته بودند. بنابراین در دهه‌ی ۱۹۷۰ طیف وسیعی از زیرساخت‌ها بوجود آمد که مروج نظریه‌ی نتولیرالی بودند. اتاق‌های فکر و اتویپایی که مطرح شده بود، چشم‌انداز بلند مدتی را در نظر داشت؛ سخنرانی در حضور مردم، اعلامیه‌ها و اقداماتی که از طریق شبکه‌های ارتباط جمعی صورت گرفت، طرح کلی حس مشترک نتولیرالیسم را بوجود آورد و سیاستمداران و طرح‌های سیاسی پیشین‌های زمینه‌های تاکتیک‌های حضور در عرصه سیاسی را فراهم آورد (۴۶). اما، علیرغم پتانسیل رو به رشد هژمونیک نتولیرالیسم، تنها تا یک دهه قبل از نفوذ آن به دستگاه اداری ناچر و ریگان، کینزیسم تنها نظریه‌ی مورد قبول در بیشتر دولت‌های سازمانیافته و بازار بود. [تا آن زمان]، نظرات این دسته از روشنفکران نتولیرالی اغلب بعنوان افکاری بی‌معنی متعلق به دوران قبل از رکود بزرگ تلقی می‌شدند. ولی در دهه‌ی ۱۹۸۰ کل این برخوردها تغییر کرد. دهه‌ای که موجب آشفتگی و بی‌نظمی کینزیسم و جلوه دادن نتولیرالیسم بعنوان تنها الگوی اقتصاد مدرن شد.

بود». «مایکل لدین و برخی از افراد وابسته به انستیتوی هوور که برای تغییر رژیم در ایران با جریانات راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی همکاری می‌کنند، از وابستگان به «کمیته جهان آزاد» و کمیته‌های منشعب از آنند». برگرفته از ویکیپدیا|.

سفت کردن زنجیر چرخ‌ها

نئولیبرالیسم اولین تاخت و تاز ملی خود را همزمان با کسب یک برتری بین‌المللی در دهه‌ی ۱۹۷۰، بعنوان عکس‌العملی در برابر فشارهایی که ترکیبی از نرخ بالای بیکاری و تورم - که هر دو ناشی از شوک نفتی بودند، افزایش قیمت کالاها به‌طور کل، بالا رفتن دستمزدها و توسعه اعتبارات مالی بود. رویکرد کینزیسم غالب نسبت به اقتصاد [در آن زمان] این بود که دولت‌ها از طریق تزریق پول، در زمانی که نرخ بیکاری رو به افزایش است، اقتصاد را تحریک کنند. و وقتی که نرخ تورم بالا می‌رود، پول را از بازار خارج کنند تا سرعت افزایش قیمت‌ها را کاهش دهند. ولی در دهه‌ی ۱۹۷۰ هر دو معضل همزمان بروز کردند، بعبارت دیگر "رکود تورمی" بوجود آمد. راهکارهای پیشنهادی سیاست سنتی کینزیسم توان بر خورد به این معضل ترکیبی را نداشت. به همین دلیل ظاهراً بنظر می‌رسید که شرایط تئوری‌های آلترناتیو دیگری را طلب می‌کرد. باید تأکید کرد که در چنین شرایطی ارائه تفسیرهای گوناگونی از معضل اقتصاد ممکن بود.

افزایش تورم، علت‌اش افزایش دستمزدها و معضل قدرت اتحادیه‌های صنفی نبود و نئولیبرالیسم نیز تنها راه حل ممکن نبود. تفسیرهای آلترناتیوی که در آن لحظه در دسترس بودند، این بود که هیچ‌کس نمی‌دانست که راه خروج از بحران چگونه است. (۴۷) داستان سرایی نئولیبرالی از بحران، برای مثال، اهمیت ندادن به نقش مقررات‌زدایی بانک‌ها توسط مدیر انگلیسی آنتونی باربر در اوائل دهه‌ی ۱۹۷۰ و به سقوط کشاندن سیستم برتون وودز بود. این مقررات‌زدایی جرقه‌ای در جهت بالا رفتن مبنای ارزش پول شد که متعاقباً بالا رفتن نرخ تورم و سپس تورم دستمزد را به‌همراه داشت. (۴۸) بعبارت دیگر، حکایت بدیل ممکن معضل قدرت اتحادیه‌های صنفی و نیز در عین حال مقررات‌زدایی از سرمایه نیز نبود.

داستان سرایی نئولیبرالیسم حتی در کم‌ترین مقیاس به اعتبار ساختارهای ایدئولوژیکی که حامیان چنین نظریه‌ای در چندین دهه بنا نهاده بودند، پیروز نشد. نئولیبرال‌ها جایگاه مناسب خود را بموقع تشخیص دادند چرا که آن‌ها بگونه‌ای عامیانه استدلال کردند که تورم نتیجه بلافصل دولت‌های رفاه است که تمایلی به شکستن سد انعطاف‌ناپذیری سطح دستمزد و قیمت‌ها را ندارد. نئولیبرال‌ها برای هر دو معضل، هم علت آن‌ها و راهکار برون رفت، پیشنهاد داشتند. [بدین ترتیب] کارمندان دولت‌ها که در روبرو شدن با بحران نمی‌دانستند که چگونه باید عمل کنند، داستان سرایی قابل قبولی را در نظرات نئولیبرالیسم یافتند. (۴۹) آن چه که کمک کرد ساختار هژمونیک روشنفکران بلند مدت تفکر عمومی نئولیبرالی بود که آن‌ها را در موضعی درست قرار داده بود که از نظرات خود بعنوان اهرم در قدرت استفاده کنند. (۵۰) همان‌گونه که فریدمن در جمله‌ی معروف‌اش گفته است: "تنها یک بحران - واقعی و یا متصور - تغییرات واقعی بوجود خواهد آورد. در شرایط بحرانی، آن راهکارهای دم دست برگزیده خواهند شد. به باور من، وظیفه‌ی بنیادی ما ایجاد و ارائه‌ی آلترناتیو

در برابر استراتژی‌های جاری و به‌روز و در دسترس نگه داشتن آن‌هاست تا آن چه غیر ممکن است، بلحاظ سیاسی اجتناب‌ناپذیر گردد (۵۱) این برنامه دقیقاً بیان‌کننده‌ی آن جادویی است که در طی بحران سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ صورت گرفت. اگر بررسی آلترناتیوهای موجود مورد قبول واقع می‌شد، در آن صورت راه‌حل سیاسی مغایر با راه‌حل نئولیبرالیسم را طلب می‌کرد. بطور مثال سیاستمداران باید به‌جای تهاجم به نیروی کار، به احیای مجدد مقررات اعتباری پاسخ می‌دادند. عبارت دیگر، نئولیبرالیسم پاسخ ضروری نبود، بلکه یک ساختمان سیاسی [دم دست] بود (۵۲).

زمانی که بالاخره رویکردهای کینزیسم توانستند به توضیح مناسب برای رکود تورمی برسند که دیگر خیلی دیر شده بود و رویکرد نئولیبرالیسم جهان آکادمیک اقتصاد و سیاست را تسخیر کرده بود. خلاصه این که نئولیبرالیسم غلبه کرده بود. دهه‌ی پس از ۱۹۷۹ که مارگرت تاچر بعنوان نخست‌وزیر بریتانیا انتخاب شد، همزمان پاول ولکر بعنوان رئیس فدرال رزرو^۷ منصوب شد و رونالد ریگان نیز به ریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب گردید. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که پس از برهم زدن سیستم برتون وودز، دستخوش بحران هویت بودند، بسرعت تسخیر شدند و به کوره آهن‌گری، به باور لیبرال‌ها، در دهه‌ی ۱۹۸۰ تبدیل شدند. بزرگ‌ترین اقتصادهای اروپا و همزمان با ساختمان اتحادیه‌ی اروپا به سیاست‌های نئولیبرالی وابسته شدند. در ایالات متحده و بریتانیا موج سیستماتیکی بر علیه نیروی کار براه افتاد. اتحادیه‌های صنفی یکی پس از دیگری خرد و ضعیف شدند و قوانین کار برچیده شدند. کنترل سرمایه سست و ضعیف گشت. سرمایه مقررات زدایی شد و رفاه دولتی بنفع بخش‌های سودآور جارو شدند.

در خارج از اروپا و آمریکای شمالی، شیلی و آرژانتین در پس‌اند کودتای نظامی در دهه‌ی ۱۹۷۰، نئولیبرالیسم عملاً با زور اعمال شده بود. بحران بدهی‌های کشورهای درحال توسعه در دهه‌ی ۱۹۸۰ بعنوان لحظه‌ای سرنوشت‌ساز برای درهم شکستن هژمونی طرفداری از سوسیالیسم و بوجود آوردن چرخشی به سمت نئولیبرالیسم در سرتاسر جهان درآمد. (۵۳) همزمان و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در اروپای شرقی موجی از گرایش به نئولیبرالیسم بوجود آمد که مشاورین اقتصادی آن‌ها غربی بود. تخمین زده می‌شود که میدانی کردن سیاست خصوصی سازی در ملت‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق منجر به مرگ یک میلیون نفر شد. عبارت دیگر می‌توان گفت که خصوصی سازی به‌همان میزان سیاست تعاونی کردن ازمان استالین^۸ مرگ‌آفرین بود. گسترش نئولیبرالیسم معامله‌ای بدون خونریزی نبود. (۵۴) بدبختی، مرگ و دیکتاتوری در پی

۷ فدرال رزرو: یا فد به معنی «ذخیره فدرال»، بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا است که در سال ۱۹۱۳ با هدف نظارت بر عملیات بانکی در این کشور تأسیس شد. این بانک با تصویب لایحه فدرال رزرو در سال ۱۹۱۳ در پاسخ به رشته بحران‌های مالی ای تشکیل شد که نیاز به کنترل مرکزی سیستم پولی را نشان داد. این نهاد مسئول تدوین سیاست‌های پولی، پیگیری رسیدن به اشتغال کامل، تثبیت قیمت‌ها و رشد اقتصادی در آمریکا است، از ویکیپدیا

موفقیت آن در جهان توسعه یافت. نئولیبرالیسم نظام هنجاری بود که خود را به زندگی روانی و فیزیکی حقیقی مردم جهان تحمیل کرد. از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی تا نیمه‌ی ۱۹۹۰، گسترش نئولیبرالیسم موقعیت خود را از طریق سیاست‌های انطباق‌سازی ساختاری صندوق بین‌المللی پول در حزب کارگر جدید در بریتانیا و دستگاه اداری بیل کلینتون در ایالات متحده آمریکا تقویت کرد و با حضور تمام وقت و همه‌جانبه در عرصه آکادمیک اقتصاد به اوج خود رسید. حکایت زمان دهه‌ی هفتاد را مردم بسرعت فراموش کردند و نئولیبرالیسم به همان سیاق دکتربین مارگرت تاچر "آلترناتیو دیگری نیست" به پدیده‌ای جهانی با کیفیتی طبیعی تبدیل شد. نئولیبرالیسم به حس مشترک عمومی تبدیل و مورد قبول همه‌ی احزاب سیاسی در قدرت قرار گرفت. بدین ترتیب دیگر چندان اهمیت نداشت که چپ و یا راست پیروز شده باشد، نئولیبرالیسم [سکان] را در عرشه اشغال کرده بود.

غیر ممکن اجتناب‌ناپذیر شد

همان گونه که مشاهده کردیم، نئولیبرالیسم ایدئولوژی خود را از طریق تقسیم کار، آموزش محافل آکادمیک، ایجاد اندیشکده‌هایی که بتوانند در سیاست تأثیر گذار باشند و با استفاده‌ی ماهرانه از وسائل ارتباط جمعی توانست محبوبیت کسب کند. تحول نئولیبرالیسم در برگزیده طیف کامل یک پروژه برای بنا کردن هژمونی در سرتاسر جهان بود. یک حس مشترک جدیدی از همکاری و انتخاب ساخته شد که بر ترمینولوژی "مدرنیته" و "آزادی" سلطه داشته باشد - ترمینولوژی که پنجاه سال پیش از آن مفهوم کاملاً دیگری داشت. امروز، تقریباً غیر ممکن است در باره‌ی این [دو مقوله] بدون این که بلافاصله به احکام سرمایه‌داری نئولیبرالیسم استناد نکرد، سخن گفت.

همه‌ی ما امروز می‌دانیم که "مدرنیزه شدن" معنایش کاهش اشتغال، کم کردن رفاه اجتماعی و خصوصی‌سازی خدمات دولتی است. مدرن شدن معنایش قبول کردن نئولیبرالیسم است. ترم "آزادی" نیز سرنوشت دردناک مشابهی داشت و تا سطح آزادی فردی، آزادی از دولت و آزادی در انتخاب نوع کالای مصرفی تنزل پیدا کرد. ایده‌های لیبرالی در دوران مبارزه‌ی ایدئولوژیک با اتحاد جماهیر شوروی نقش مهمی بازی می‌کردند و مردم دنیای غرب را از این طریق بلحاظ ایدئولوژیک بگونه‌ای بسیج می‌کردند که بیانگر ارزش‌های فردی باشد. نئولیبرالیسم با تکیه بر آزادی‌های فردی قادر شد مشارکت آحاد جنبش‌هایی را که حول "حمایت از آزادی‌های فردی" سازماندهی شده بودند و کثرت‌گرایی فرهنگی بخشی از هویت سیاسی آن‌ها بود را به‌خود جلب کند. (۵۵) همچنین نئولیبرالیسم با تأکید روی رهایی از [قید و بندهای] دولتی توانست آنارکو- سرمایه‌داران و جنبش‌هایی را که آرزوی طغیان ماه مه ۱۹۶۸ را [کماکان] داشتند، متقاعد کند. (۵۶) و در پایان، با ایده‌ی آزادی که محدود به آزادی بازار بود، این ایدئولوژی توانست تنها با آروزهای مصرفی مردم مشارکت داشته باشد. در عرصه تولید، آزادی نئولیبرالی توانست آرزوی ساعت کار قابل انعطاف در بین کارگران را متحقق کند - آرزویی که

بسرعت به ابزاری بر علیه آن‌ها تبدیل شد. (۵۷) در چالش برای تسخیر موفقیت‌آمیز عرصه‌ی ایدئولوژیک مدرنیسم و آزادی، نئولیبرالیسم توانست با چرخش‌های موقوع و بی‌وقفه‌اش خود را در معرض خودآزمایی قرار دهد. با عصب معنای ترم‌هایی مانند مدرن‌سازی و آزادی، خود را بعنوان تنها و موفق‌ترین پروژه در طی پنجاه سال گذشته تثبیت کند.

نتیجه این که نئولیبرالیسم به "شکل هستی ما - راهی که ما را به اداره‌ی خودمان، رابطه‌امان با دیگران و خودمان هدایت می‌کند" تبدیل شد. (۵۸) بعبارت دیگر، نه تنها سیاستمداران، مدیران شرکت‌ها، کنشگران و مسائل ارتباط جمعی و اساتید دانشگاه‌ها در فهرست جهانی این نظریه وارد شده‌اند، بلکه همچنین کارگران، دانشجویان، مهاجرین و هرکس دیگر. به سخن دیگر نئولیبرالیسم خالق انسان شد. افراد را خلق می‌کند. نئولیبرالیسم بگونه‌ای نمونه‌وار، از ما سوژه‌ای قابل رقابت ساخته است - نقشی که درخور و مناسب موضوعیت تولید سرمایه‌داری صنعتی است. الزامات نئولیبرالیسم این مخلوقی را که آفریده، ناچار به خود بهبودی دائمی در همه‌ی جنبه‌های زندگی‌اش می‌کند. دانش‌آموزی دائمی، حاضر در هر جا که نیاز به استخدام شدن باشد، اجبار مداوم در به روز کردن خود همگی بخشی از ذهنیتی هستند که نئولیبرالیسم خالق آن است. (۵۹) فائق شدن ذهنیت رقابت، بعلاوه شکاف عظیم بین آن چه که شخصی است و آن چه که عمومی است. زندگی شخصی بگونه‌ای تنگ در ارتباط و وابسته به رقابت در زندگی حرفه‌ای است. تحت چنین شرایطی، جای تعجب نیست که تشویش و نگرانی در جوامع معاصر گسترش می‌یابد. برآستی که ناهنجاری‌های روانی در دوران نئولیبرالیسم تا میزان زیادی تشدید شده است: استرس، تشویش، افسردگی، معضل کمبود توجه بگونه‌ای فزاینده بازتاب‌های روانی عمومی در جهان پیرامون ما هستند. (۶۰) نکته مهم این که ساز و کار زندگی روزمره در شرایط نئولیبرالیسم منبع اصلی انفعال سیاسی شده است. شما حتی اگر گرایش هم به ایدئولوژی نداشته باشید، معهذاً این ناهنجاری‌ها روی زندگی شما تأثیر گذاشته و شرایط کاری پر مخاطره‌ای برای شما بوجود آورده اند. ما برای گذران زندگی نیاز به پول داریم، بنابراین خود را در بازار کار در معرض فروش قرار می‌دهیم. مشاغل متعدد، استرس و نگرانی در مورد چگونگی پرداخت اجاره، هزینه زندگی و خرید از فروشگاه‌های مواد غذایی و تبدیل شدن به جزیی از شبکه‌ی اجتماعی. با توجه به این تأثیرات بسیج سیاسی تبدیل به خواب و رویایی می‌شود که مرتب به آینده موکول می‌گردد و تحت تأثیر تشویش و فشارهای روزمره کنار زده می‌شود و در حاشیه قرار می‌گیرد.

در عین حال، باید در نظر داشته باشیم که تولید چنین ذهنیتی تأثیرش تنها سطحی نیست. هژمونی در هر شکل‌اش، کارکردی تنها توهم‌گونه ندارد، بلکه بر پایه‌ی مجموعه‌ی خواسته‌ها و آرزوهای واقعی مردم بنا شده است. هژمونی نئولیبرالیسم بر بازی با نظرات، اشتیاق و خواسته‌های در حال حاضر موجود در جامعه استوار است. آن‌ها را جمع‌آوری کرده و وعده می‌دهد که چنانچه هماهنگ با دستور کار اصلی‌اش باشند، برآورده کند. تقدس آزادی فردی، ارزش نهادن بر کار سخت، رهایی از کار هفتگی سخت، نشان دادن شایستگی خود از طریق کار، اعتقاد به شایستگی، احساس تلخ نسبت سیاستمداران فاسد، اتحادیه‌ها و بوروکراسی قبل از غلبه‌ی

هژمونی نئولیبرالیسم نیز در جامعه وجود داشتند. ولی نئولیبرالیسم آن‌ها را گرفت و در خود متبلور کرد. (۶۱) بل زدن بین بلوک‌بندی چپ و راست، بسیاری از مردم امروز از آن چه که آن‌ها سوءاستفاده دیگران از سیستم می‌دانند، عصبانی هستند. بُغض از تقلب مالیاتی متمولین براحتی با تقلب تهیدستان در استفاده از کمک هزینه‌های رفاه اجتماعی ترکیب می‌شود. خشم از سرکوب کارگران از خشم از سیاستمداران دیگر قابل تشخیص نیست. چنین ذهنیتی در پیوند با هویت و آرزوهای طبقه می‌متوسط است. آرزوی صاحب خانه شدن، اعتماد به نفس و روحیه کارآفرینی شیوع و پرورش یافته و به طبقه کارگر گذشته و محیط اجتماعی آن طبقه گسترش یافته است. (۶۲) ایدئولوژی نئولیبرالی به بنیادهای تجربه‌ی زندگی روزمره رسوخ کرده و دیگر حضورش تنها یک آشفته فکری آکادمیک تلقی نمی‌شود. (۶۳) نئولیبرالیسم به انگلی در تجربه‌ی زندگی روزمره تبدیل شده و هر تحلیل انتقادی که فاقد تصریح بر چنین پیوند و عنصری باشد، از تشخیص ریشه‌های عمیق نئولیبرالیسم در جامعه معاصر عاجز خواهد ماند. بنابراین نئولیبرالیسم در طی چند دهه نه تنها باور و تفکر کنشگران را شکل داد، بلکه اصول و قواعد خود زندگی روزمره را نیز دگرگون کرده است. منافع خاص نئولیبرالیسم جهانشمول شده و می‌توان گفت حتی هژمونیک شده‌اند. (۶۴) نئولیبرالیسم به حس مشترک تبدیل شده است. ما را به تابعی از خود تبدیل کرده، چه به آن باورمند باشیم و چه نباشیم (۶۵).

یک مونه پله‌رن چپ؟

اغلب چنین استدلال می‌شود که علت موفقیت نئولیبرالیسم (چنین موفقیتی علیرغم همه‌ی شکست‌هایش ادامه خواهد داشت) همگرایی منافع و حمایت قدرتمند کنشگران بین‌المللی، سرمایه‌داران، سهامداران بزرگ و کنوپراتیوهای کلان بود. اگرچه، بدون شک همگرایی چنین منفعی در تقویت ایدئولوژی نئولیبرالیسم کمک کننده بوده‌اند، معه‌ذا پاره‌ای از سئولات بی‌پاسخ باقی می‌مانند. اگر حمایت کنشگران برای موفقیت ایدئولوژیک نئولیبرالیسم کافی بود، و اگر نئولیبرالیسم به‌صورتی آشکار در جهت منافع کنشگران بود، پس بنابراین نباید یک فاصله‌ی زمانی چهل ساله بین فرمول‌بندی نخستین چنین نظریه‌ای و اجرای آن وجود می‌داشت. برعکس، هژمونی ایدئولوژی لیبرالیسم کینزیسم حتی زمانی که قدرت و محبوبیت آن محدود شده بود، ادامه داشت. بویژه محبوبیت آن بلحاظ سرمایه‌داری بعد از سقوط ۱۹۲۹ و رکود بزرگی که از آن منتج شد، در حاشیه قرار گرفته بود. لازم بود بویایی قدرت که اجماع حول کینزیسم را تأمین می‌کرد را به‌طور تدریجی و ذره‌ذره از هم جدا کرد. به همین ترتیب، توضیح این که موفقیت نئولیبرالیسم نهفته در توان سازگاری آن با منافع کنشگران خاص بود، کماکان نمی‌تواند این که چرا راهکارهای محتمل در رویارویی با بحران ۱۹۷۰ هرگز اجرایی نشدند، را توضیح دهد. یکی از عناصر موفقیت ایدئولوژیک نئولیبرالیسم احتمالاً این است که راه‌حل قابل دسترسی در شرایط بحران داشت. بحران (رکود تورمی) پدیده‌ای بود که هیچ دولتی در آن زمان نمی‌دانست که چگونه باید با آن برخورد کند، در حالی که نظریه‌ی لیبرالی از قبل پیش‌بینی چنین شرایطی را کرده بود و گزینه‌ی آن از سال‌ها پیش در بوم‌شناسی ایدئولوژیک‌اش برای بحران موجود بود. علت موفقیت

نئولیبرال‌ها این نبود که استدلال بهتری عرضه کردند (افسانه‌ی یک گفت‌مان سیاسی منطقی)، بلکه وجود یک زیرساخت نهادینه شده‌ای که از پیش فراهم شده بود که موجب موفقیت پروژه‌ی نظری آن شد و حس مشترکی در بین کنشگران سیاسی بوجود آورد.

در همه‌ی این نکات آموزه‌های مهمی نهفته است که مهمترین آن‌ها چپ را به فراخون دادن برای یک کنفرانس مونت پلهرن به ارمغان می‌آورد. (۶۶) در سطحی وسیع‌تر، تاریخ نئولیبرالیسم این خدمت را به ما کرده و نشان می‌دهد که موفقیت بزرگ اخیر راست - اعمال هژمونی نئولیبرالی در مقیاس بین‌المللی - بدون بهره‌گیری از سیاست مردمی امکان پذیر است. این بدین معناست که:

اول، پروژه‌ی تفکر نئولیبرالی بلند مدت بود. این نگاه با رویکرد تکیه بر اشکال موقتی دوره‌های انتخاباتی و اُفت و خیزهای تجمع‌های اعتراضات فردی و گروهی تفاوت داشت. در عوض، آن چه که چپ می‌تواند از آن بیاموزد، این است که چگونه با شکیبایی هدف‌اش را به روشنی تصریح و شرایط تاریخی موجود و زمینه‌های آن را تجزیه و تحلیل کرد، با این هدف مشخص که چگونه این زمینه‌ها را بگونه‌ای مؤثر تغییر دهد. نئولیبرالیسم چشم‌انداز خود را برای تغییر درازمدت تدوین کرد و چهل سال در انتظار نشست تا کینزیسم دچار بحران شود و تاجر و ریگان وارد صحنه سیاسی شوند. با در نظر داشت چنین رویکردی، روشنفکران نئولیبرالیسم صریحاً در فکر فرصت‌ها بودند: چیزی که در آن زمان غیر ممکن بود؛ بعدها، امکان‌پذیر شد. علت آن بخشاً بخاطر عملکرد و آماده سازی و تدارکات‌اشان بود.

دوم، نئولیبرال‌ها از همان آغاز در پی ایجاد یک پروژه‌ی ضد هژمونی بودند که بتوانند به وسیله‌ی آن اجماع موجود حول سوسیال‌دمکراسی و سیاست‌های کینزیسم را به چالش کشیده و به زیر بکشند. نگاه آن‌ها بصورتی گسترده معطوف به تلاشی بود که موقعیت هژمون را تغییر داده و زیرساخت کامل ایدئولوژیکی بنا کنند که زیرکانه بتواند خود را در معضل سیاسی و همه‌ی تاروپود حس مشترک سیاسی وارد کند. نئولیبرالیسم موفق شد نظریه‌ی هژمون زمان خود را براندازد. همان‌گونه که فلیپ میروویسکی می‌نویسد، نبوغ استراتژیک این بود که:

"تنها چسبیدن به یک دیدگاه اتویایی بعنوان انگیزه‌ای برای یک عمل سیاسی، بعنوان ارزش واقعی کافی نیست. چارچوب برای پیروزی این است که بتوان بطور همزمان مجموعه‌ی کاملی از پیشنهادهای سیاسی به ظاهر سهل را که در ارتباط با کنش‌های کوتاه، میان و بلند مدت اندرا با دانش کافی بگونه‌ای ترکیب کرد که نتیجه آخر آن مانند حرکت مداوم و بی وقفه‌ی پلیس در رسیدن به یک هدف احتمالی است. یک استراتژی هوشمندانه که همزمان هر دو شکل [سیاست‌ورزی] کوتاه و بلند مدت، که در نظر افراد غیر یونیفورم پوش عادی و یک درگیری دو طرفه بنظر می‌رسد. ولی در پشت صحنه با یک هدف کلاهدرداری تئوریک صورت می‌گیرد. بدون شک این تنها توضیح ساده‌ی قابل توجه در مورد پیروزی سیاست‌های نئولیبرالیسم در طی شرایطی است که حریفان آن‌ها انتظار داشتند که اشتباه‌اشان بطور کامل به اثبات برسد (۶۷)".

سوم، درس سوم مهمی که چپ باید بیاموزد این است که جمع پراکنده‌ی انجمن مون پلهرن از همان آغاز کارا به توسعه جغرافیایی خود فکر کرد. هدف گسترش یک شبکه بین‌المللی، از طریق گره‌های کلیدی بود. در اندیشکده به شکلی از سازمانی دست یافتند که وظیفه‌اش تأمین هژمونی روشنفکرانه در مقیاس جهانی بود. شبکه‌ای بین‌اتاقی فکر (اندیشکده)، سیاستمداران، خبرنگاران، رسانه‌های گروهی و مدرسین بوجود آوردند. سازگاری بین این گروه‌های ناجور بوجود آوردند که نیازمند اتحاد در هدف و یا شکل سازمانی نداشته باشند. رسیدن به چنین مهمی مستلزم انعطاف‌پذیری بسیار خوبی در پروژه‌اشان بود. در حالی که نتولیرالیسم اغلب مورد نکوهش قرار می‌گیرد که بلحاظ تجربی بسیار ناهمگون‌تر از آن بوده که بعنوان یک پروژه منسجم فهمیده شود، واقعیت این است که تمایل آن به اصلاح نظراتش در پرتو شرایط و محیط بود که در عمل موجب قدرتمند شدن آن بعنوان یک ایدئولوژی شد.

بنابراین فراخوان چپ برای نوعی مونته‌پلهرن، نباید بعنوان بحثی تلقی شود که تنها از اسلوب کار آن کپی‌برداری شود. بحث این است که چپ باید از نوع نگاه بلندمدت آن، روش‌های گسترش‌یابی آن در سطح جهانی، انعطاف‌پذیری مصلحت‌گرایانه و استراتژی کنترا-هژمونی آن که موجب همگرایی منافی که بلحاظ خصلت زیستی بسیار متنوع بودند، بیاموزد. در نهایت خواست فراخوان برای یک مونته‌پلهرن از طرف چپ باید برای ساختن دوباره هژمونی چپ باشد.

3. WHY ARE THEY WINNING? THE MAKING OF NEOLIBERAL HEGEMONY

1. Jamie Peck, *Constructions of Neoliberal Reason* (Oxford: Oxford University Press, 2010), p. 40.

2. This standard history is now in the process of being rewritten, and this chapter relies heavily on the pioneers of this research, including the unpublished work of Alex Andrews. See, for example, Philip Mirowski and Dieter Plehwe, eds, *The Road from Mont Pelerin: The Making of the Neoliberal Thought Collective* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2009); Philip Mirowski, *Never Let a Serious Crisis Go to Waste: How Neoliberalism Survived the Financial Meltdown* (London: Verso, 2013); Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*; Daniel Stedman Jones, *Masters of the Universe: Hayek, Friedman, and the Birth of Neoliberal Politics* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2012); Richard Cockett, *Thinking the Unthinkable: Think-Tanks and the Economic Counter-Revolution, 1931-1983* (London: Fontana, 1995); Michel Foucault, *The Birth of Biopolitics: Lectures at the Collège de France 1978-1979* (New York: Palgrave Macmillan, 2010).

3. Witness, for instance, the unlikely but immensely productive alliance in the United States between economic neoliberals and radical social conservatives. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 6; David Harvey, *A Brief History of Neoliberalism* (Oxford: Oxford University Press, 2005), pp. 49-50.

4. Pierre Dardot and Christian Laval, *The New Way of the World: On Neoliberal Society*, transl. Gregory Elliot (London: Verso, 2014).

5. Rob Van Horn, 'Reinventing Monopoly and the Role of Corporations: The Roots of Chicago Law and Economics', in Mirowski and Plehwe, *Road from Mont Pelerin*, pp. 204-37.

6. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*.

7. Philip Cerny, *Rethinking World Politics: A Theory of Transnational Neopluralism* (New York: Oxford University Press, 2010), p. 128.

8.Karl Polanyi is a notable exception, having long ago recognised the role of the state in building markets in labour and land. Karl Polanyi, *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (Boston: Beacon Press, 2001); Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 4.

9.This gendering of rights is appropriate for the historical context.

10.It is worth mentioning that this political construction of economies negates the possibility of any simple economism. Thomas Lemke, 'The Birth of Biopolitics: Michel Foucault's Lecture at the Collège de France on Neoliberal Governmentality', *Economy and Society* 30: 2 (2001), p. 194.

11.Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 2.

12.The construction of markets has been exceptionally well studied within the sociology of finance and economic sociology. See Donald MacKenzie, *Material Markets: How Economic Agents Are Constructed* (Oxford: Oxford University Press, 2009), Chapter 7; Donald MacKenzie, Fabian Muniesa and Lucia Siu, eds, *Do Economists Make Markets? On the Performativity of Economics* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2007); Michel Callon, 'An Essay on Framing and Overflowing: Economic Externalities Revisited by Sociology', in Michel Callon, ed., *The Laws of Markets* (Oxford: Blackwell, 1998), pp. 244-69; Michel Callon, 'The Embeddedness of Economic Markets in Economics', in Callon, *Laws of Markets*; Andrew Barry, *Political Machines: Governing a Technological Society* (London: Athlone, 2001).

13.Nick Srnicek, 'Representing Complexity: The Material Construction of World Politics', PhD thesis, London School of Economics and Political Science, 2013, Chapter 5; Donald MacKenzie, *An Engine, Not a Camera: How Financial Models Shape Markets* (Cambridge: MIT Press, 2008).

14.Callon, 'Essay on Framing and Overflowing'.

15.This create-and-sustain movement in many ways parallels Jamie Peck's notion of the roll-back and roll-out phases of neoliberalisation. See Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, pp. 22-3.

16.Mirowski and Plehwe, *Road from Mont Pelerin*.

17. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 48.
18. Plehwe, 'Introduction', in Mirowski and Plehwe, *Road from Mont Pelerin*, p. 16.
19. Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 109.
20. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 50; Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 4.
21. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 50.
22. Cited in Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 104.
23. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 49.
24. Cited in Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 111.
25. Plehwe, 'Introduction', p. 7.
26. Dardot and Laval, *New Way of the World*, p. 55.
27. Plehwe, 'Introduction', p. 4.
28. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 276.
29. Colin Crouch, *The Strange Non-Death of Neoliberalism* (Cambridge: Polity, 2011), p. 23.
30. Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 117.
31. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 51.
32. *Ibid.*, p. 84.
33. Peck, *Constructions of Neoliberal Reason*, p. 57.
34. Quantitative social network analysis highlights the significance of Fisher as well, placing him alongside Hayek at the centre of the MPS network. See Plehwe, 'Introduction', p. 20.
35. Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 131.
36. *Ibid.*, p. 132.

37. Ibid., p. 141.
38. Ibid., p. 142.
39. Ibid., pp. 156-7.
40. Ibid., Chapter 5.
41. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 44.
42. Ibid.
43. Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 184.
44. Leo Panitch and Sam Gindin, *The Making of Global Capitalism: The Political Economy of American Empire* (London: Verso, 2012), p. 114.
45. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 54.
46. Plehwe, 'Introduction', p. 6.
47. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 13.
48. Ann Pettifor, 'The Power to "Create Money out of Thin Air"', openDemocracy, 18 January 2013, at opendemocracy.net.
49. This desire for an answer can also be seen in the choice of macroeconomic models. Peter Kenway, *From Keynesianism to Monetarism: The Evolution of UK Macroeconometric Models* (London: Routledge, 1994), p. 39.
50. Cockett, *Thinking the Unthinkable*, p. 196.
51. Milton Friedman, *Capitalism and Freedom: Fortieth Anniversary Edition* (Chicago: University of Chicago Press, 2002), p. xiv.
52. Some argue that neoliberalism was necessary because of the crisis of accumulation facing capitalism in the 1970s. But this argument neglects alternative ways in which that crisis could have been resolved and attributes immense clarity of self-interest to capitalists.

53. Philip Cerny, *Rethinking World Politics: A Theory of Transnational Neopluralism* (New York: Oxford University Press, 2010), p. 139.
54. David Stuckler, Lawrence King and Martin McKee, 'Mass Privatisation and the Post-Communist Mortality Crisis: A Cross-National Analysis', *Lancet* 373 : 9,661 (2009).
55. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 41.
56. This is one source of the common claim that postmodernism is the cultural expression of neoliberalism.
57. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 53.
58. Dardot and Laval, *New Way of the World*, p. 3.
59. *Ibid.*, p. 265.
60. Mark Fisher, *Capitalist Realism: Is There No Alternative?* (Winchester : Zero, 2009), Chapter 4.
61. Wanda Vradi, 'Struggling with Precarity : From More and Better Jobs to Less and Lesser Work', *Disorder of Things*, 12 October 2013, at thedisorderofthings.com.
62. Harvey, *Brief History of Neoliberalism*, p. 61.
63. For evidence of the austerity narrative and its adoption in popular consciousness, see Liam Stanley, "'We're Reaping What We Sowed": Everyday Crisis Narratives and Acquiescence to the Age of Austerity', *New Political Economy* 19 : 6 (2014).
64. Ernesto Laclau, 'Identity and Hegemony : The Role of Universality in the Constitution of Political Logics', in Judith Butler, Ernesto Laclau and Slavoj Žižek, eds, *Contingency, Hegemony and Universality: Contemporary Dialogues on the Left* (London : Verso, 2011), p. 50.
65. The classical mark of ideology today is that it feeds on cynicism, or, as Slavoj Žižek puts it, ideology works even (and especially) if you *do not believe in it*. See Slavoj Žižek, *The Sublime Object of Ideology* (London/New York : Verso, 1989).

66.Mirowski, *Never Let a Serious Crisis Go to Waste*, p. 356.

67.Ibid., p. 332.